

## تصویر زن در مثنوی معنوی

مثنوی معنوی مهم‌ترین اثر مولانا است که به مسایل عرفانی می‌پردازد و به اعتلای روح آدمی معطوف است. مولانا برای روشن ساختن ابعاد معنوی و مادی حیات انسانی از تمثیلات گوناگون بهره برده است. یکی از این تمثیلات درباره زن است.

در این مقاله تمثیل زن و چهره‌های مختلف وی در مثنوی معنوی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و از این طریق ساختار فکری حاکم بر عصر مولانا کمی معلوم می‌گردد.

انسان موجودی اجتماعی است که بر حسب برآورده نشدن نیازهای مادی و معنویش به درد دل می‌نشیند. او بر اساس درک خود، درد جامعه و نیازها و خواسته‌های وابسته به جامعه را تشخیص می‌دهد. شاخص‌ترین این آدمیان، آنانی‌اند که شناخت خود را به دیگران منتقل می‌کنند و در این میان، ارجمندترین‌شان را باید پیامبران و انبیا دانست که چنین وظیفه‌ای را از سوی پروردگار بر دوش گرفته‌اند. اما در حد و اندازه‌هایی کوچک‌تر از این برگزیدگان نیز متفکرانی را می‌یابیم که در همین راه گام نهاده‌اند.

مولانا جلال‌الدین بلخی که به نام ملای روم، مولوی و رومی شهرت یافت، در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ چشم به جهان گشود. پدرش بهاء ولد یکی از اکابر صوفیه بود. وضعیت سیاسی نابسامان آن زمان سبب گردید تا بهاء ولد ترک بلخ کند و از آنجا به شهرهای دیگر کوچیده به بغداد برسد و سپس به زیارت خانه خدا پردازد. در همان ایام بود که علاء‌الدین کیقباد بهاء ولد را به قونیه دعوت کرد. وی این دعوت را پذیرفت و در قونیه ماندگار شد. مولانا در طول این زمان، سرد و گرم زمانه را چشید و در معاشرت با سید برهان‌الدین محقق ترمذی، شمس تبریزی و

صلاح‌الدین زرین کوب به اوج شوریدگی و آشفته‌سری خود رسید. او تمامی عمر خود را در کسب معرفت و تهذیب نفس گذراند و در پنجم جمادی‌الثانی سال ۶۷۲ قمری در قونیه درگذشت.<sup>۱</sup>

مثنوی معنوی مهم‌ترین اثر مولانا است که به مسایل اجتماعی زمان این متفکر می‌پردازد. او که از دنیا روگردانیده و با دولت فقر و وارسنگی، سیر معنویت را طی نموده بود، به دنبال آن بود تا کاروانی مهیا سازد و برای این کار مهم، مثنوی را همچون آیین نامه‌ای عرفانی برای ما به هدیه می‌گذارد. او نقش معلمی را به عهده می‌گیرد که شاگردان این مکتب را سوی مراتب کمال انسانی، نورانیت، معرفت، محبت و عشق دعوت می‌کند.

او همان شیوه داستان‌گویی را برمی‌گزیند که از ازمه قدیم رواج داشته است. مولانا برای روشن کردن مطالب سنگین و پیچیده عرفانی و ابعاد این تفکر، نیاز به شعر داشت تا بتواند مسایل غامض عرفانی را به سادگی بیان کند. او در این مورد از تک تک واحدهای حاضر در جامعه خود بهره می‌گیرد و «زن» یکی از این عناصر است. اگر آنچه در مثنوی درباره «زن» آمده است، به درستی و با دقت مورد تحلیل قرار گیرد، تصویر کاملی از سیمای زن در آن جامعه و آن ایام رخ می‌نمایاند.

تمثیل‌گرایی مولانا بسیار تأثیرگذار است. او به راحتی گاهی را کوه و کوهی را گاه جلوه می‌دهد. ولی انگار موجودی فلک زده چون «زن» هیچ گاه نباید مورد لطف و عنایت شاعر باشد.

خداوند متعال در قرآن می‌گوید که مرد و زن را از نفس واحده آفریده است. نفس در قرآن از چندین معنی برخوردار است. در مثنوی نیز در معانی مختلفی به کار رفته است که گاه قدیم است و گاه حادث. مولانا بر این باور است که سعادت و جاودانی نفس مبتنی بر قوه عقلانی، نظری و عملی است. همین نفس در قالب روح و جان نفس ناطقه، نفس واحده، نفس ملکوتی و نفس اماره مطرح شده است و انسان چه زن و چه مرد دارای چنین صفاتی است. مولانا خود در ابیات زیر این مسئله را بحث کرده ولی در نفس ملکوتی ضمیر اول شخص را به کار برده است که خود مولانا است. در نفس واحده

۱. شرح جامع مثنوی معنوی، با مقدمه دکتر اسماعیل حاکمی، تألیف کریم زمانی، ص ۱۷ تا ۲۰.

مومنان‌اند، البتّه در نفس ناطقه آدمی‌اند که بر هر دو جنس اطلاق می‌شود.

### نفس ملکوتی

در اینجا نفس در قالب تمثیلی از انسان، برای صعود به عالم بالا امکان طرح می‌یابد:  
مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم  
در واقع می‌بینیم مرد و زن یعنی آدم و حوا<sup>۱</sup> هر دو مرغ باغ ملکوت‌اند.

### نفس واحده

مولانا به دنبال آنچه دربارهٔ نفس و تأثیر آن سخن گفته است، سیر الی‌الله را در نظر داشته و ارزش معنوی ذات انسانی را آشکار کرده، روح تشنگان را به سوی اقیانوس حیات جاودانی می‌برد:

صد بود نسبت به صحن خانه‌ها	همچو آن یک نور خورشید سما
چون که برگیری تو دیوار از میان	لیک یک باشد همه انوارشان
مومنان مانند نفس واحده <sup>۱</sup>	چون نماند خانه‌ها را قاعده

جای دیگر می‌سراید:

تفرقه در روح حیوانی بود      نفس واحد روح انسانی بود<sup>۲</sup>

### نفس ناطقه

مولوی این جان را از جان حیوانی جدا کرده، نتیجه می‌گیرد:

غیر فهم و جان که در گاو و خر است	آدمی را عقل و جانی دیگر است
باز غیر عقل و جان آدمی	هست جانی در نبی و در ولی
جان حیوانی ندارد اتحاد	تو مجو این اتحاد از روح باد
جان گرگان و سگان از هم جدا	متحد جان‌های شیران خدا <sup>۳</sup>

۱. شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳.

۲. همان، بیت ۲۰۹.

۳. همان، دفتر چهارم، بیت ۶.

منظور مولوی این است که روح چون با عقل سروکار پیدا کند چیز دیگری می‌گردد. نفس توانایی فکر و اراده، تقوی و نیکی و نیز بدی و فجور را دارد. اگر به تزکیه پردازد، رستگاری می‌یابد و مسجود ملایک می‌شود. واژه آدمی نشانگر فرزندان آدم است و این لفظ دارای معنای هر دو جنس است.

### نفس اماره

نفسی است سرکش و از راه عبودت و عبدیت به سوی بغی و طغیان می‌رود. آفریدگار زن را در زمره انسان آفریده و او انسانیت را به تکمیل می‌رساند، وگرنه مرد سالاری اجازه نداده که تصویر زن در این نفوس متذکره جز نفس اماره شمولیت داشته باشد. مولوی برای اظهار این گونه عواطف و هواهای نفسانی از تمثیل «زن» بهره گرفته است. قصه «اعرابی و ماجرای زن او به سبب قلت و درویشی»<sup>۱</sup> صحنه‌ای است زیبا. مولانا مسایل زندگانی عرفا و مشکلات روزانه را با تمثیل زن و مرد بیان کرده است. زنی از شوهر خود گلایه می‌کند. او عاجز و بی‌چاره، در فقر و تنگدستی زندگی می‌کند. تن برهنه و شکم گرسنه است و شوهرش نسبت به بودها و کمبودها ناآشنا. او خودش را عارف و فقیر نشان می‌دهد. مولانا در چنین فضای لطیف ناز و نیاز، مسایل حکمی پرباری مانند قناعت و توکل، نقصان لاف زنی و کبر و خودنمایی را بحث کرده است و به دام‌گستری و سالوس نفس اشاره می‌کند که چگونه مردان با سخنان محبت‌آمیز و گریه و عشوه و های و هوی زن شکار می‌شوند. این در حالی است که سیمای مردان در مثنوی به عنوان نماینده عقل مطرح شده، اما مردان نه تنها عیب خود را نمی‌بینند بلکه در برابر زنان تسلیم می‌شوند، همان موجودی که پیوسته ظلم دیده و بی‌مهتری چشیده است.

مولانا اگرچه با ظرافت، آیات الهی و اخبار و احادیث را لازم و ملزوم می‌داند، ولی از منظر وی زن بیچاره در قعر مذلت هوای نفسانی افتاده است و تمثیل نفس اماره است. به زن باید محبت کرد. آنهايي می‌توانند به سرّ این وجود پی ببرند که دل بیدار و

۱. شرح جامع مثنوی معنوی، ص ۱۱۱ تا ۱۴۴.

مملو از عشق داشته باشند. در اینجا زن جمال نهفته است. تالّوی کمال ربّانی و قلمروی جمال رحمانی است ولی مولانا او را «مرغ هوا» می‌گوید. اگر اشتباه نباشد، این تعبیر وی اشاره به سرنوشت هبوط آدم و حوا و گندم خوردن آنها است که تحت تأثیر خیال‌بافی مسیحیت و یهودیت است:

بی خبر کآن عکس آن مرغ هواست      بی خبر که اصل آن سایه کجاست  
روز سایه آفتابی را بیاب      دامن شه شمس تبریزی بتاب<sup>۱</sup>

مولانا طول امل را نکوهش می‌کند. انسان با وجود اسباب طبیعی عیش و راحت، دنبال چیزهای خود ساخته این جهان رنگ و بوست. این حرص و آرزوهایش است که او را به سوی فساد و فنا می‌کشد. مولانا در داستانی زن و مرد را با شب و روز مقایسه کرده است. زن شب است و مرد روز. روز، علامت علم و آگاهی، علامت کار و کوشش، مایه نور و درخشش است و شب، مایه تیرگی، نشانه جهل، مقام ناز و نیاز. متأسفانه با وجود این که مولانا مسلمان بود و بنابر اعتقادات دینی خود می‌بایست منزلتی والا برای «زن» در نظر بگیرد، در مجموعه وسیعی از حکایت‌های مثنوی «زن» موجودی بی‌وفا و بی‌خرد معرفی شده است. برای تایید این ادعا می‌توان به نمونه‌های متعددی اشاره کرد.

### زن حسود و ابله

از جمله حکایتی که در آن چهره زن آشکار است یکی نقل حکایت ام‌المؤمنین عایشه است که بر پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> اعتراض می‌کند که ایشان در هر مکانی نماز می‌خوانند اگرچه در جاهای دیگر ام‌المؤمنین را به نام صدیقه هم یاد کرده است:

عایشه روزی به پیغمبر بگفت      یا رسول الله تو پیدا و نهفت  
هر کجا یابی نمازی می‌کنی      می‌دود در خانه ناپاک و دنی  
مستحاضه و طفل و آلوده پلید      کرده مستعمل به هر جا که رسید  
گفت پیغمبر که از بهر مهان      حق نجس را پاک گرداند بدان

۱. شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۲۱.

سجده گاهم را از آن رو لطف حق پاک گردانید تا هفتم طبق

هان و هان ترک حسد کن با شهان ورنه ابلیسی شوی اندر جهان<sup>۱</sup>

به هر حال مولوی ضمن اشارت به این تمثیل خاطر نشان می‌کند که ام‌المومنین حسد می‌کردند و این «حسد» یکی از صفات «ابلیسی» است.

در داستان هدیه فرستادن بلقیس ملکه صبا برای سلیمان پیغمبر، زن به گونه‌ای یاد می‌شود که انگار این زن خردمند، کاری نابخردانه می‌کند و در نهایت «ابلهی» بیش نیست:

هدیه بلقیس چل استر به دست بار آنها جمله خشت زر به دست

چون به صحرای سلیمانی رسید فرش آن را جمله زر پخته بدید

بر سر زر تا چهل منزل براند تا که زر را در نظر آبدید نماند

بارها گفتند زر را و ابیریم سوی مخزن ما چه بیکار اندریم

عرصه کش خاک، زر ده دهی ست زر به هدیه بردن آنجا ابله‌ی ست<sup>۲</sup>

مولوی برای ترویج فلسفه اسلامی، داستانی از سلیمان و بلقیس را نظم کرده است. در اینجا روش بیان طوری است که از عظمت بلقیس کاسته می‌شود، اگرچه در بعضی

ابیات سیمای بلقیس را بسیار روشن نشان داده و تدبّر وی را ستایش کرده است:

ملک جسمت را چو بلقیس ای غبی ترک کن بهر سلیمان نبی<sup>۳</sup>

\*

رحمت صد تو بر آن بلقیس باد که خدایش عقل صد مرده بداد

### زن کوتاه‌اندیش

نیاز مادی، روح لطیف آدمی را مانند داس می‌درود و مانند خوره می‌خورد. نگاه ژرف‌بین مولانا مسئله عرفان و معنویت را در نظر دارد ولی تیغ نابرابری جامعه بر سر همین زن است که او را هیچ زمانی عاقل و آگاه نمی‌داند:

بر زن و بر فعل زن دل می‌نهد عقل ناقص و انگهانی اعتمید<sup>۴</sup>

۱. مثنوی معنوی، نیکلسون، س ۳۶۲.

۲. همان، س ۶۵۳-۶۵۴.

۳. همان، دفتر ششم، س ۴۵۵۰.

۴. همان، ص ۲۱.

کشمکش‌های نامرئی نفس و عقل و محروم ماندن از کمال، مایه دل‌نگرانی وی بود. وی برای حل چنین مسایلی از زندگانی روزانه خانوادگی مثال می‌آورد. به گفته او مادر همیشه برای آسایش و آرامش فرزند کوشش می‌کند و پدر برای تربیت فکری، از مهر و محبت می‌گذرد و تأدیب می‌کند. پسر نیز محبت و فداکاری را قبول نمی‌کند. همیشه مرد عاقل و فرزانه است و مادر جاهل و کوتاه‌اندیش. اینگونه تمثیل‌ها مسایل روانی جامعه را بیان می‌کند.

در ضمن قصه نصاری، داستان زنی آمده است که دو فرزندش را بر بنای اختلاف دینی در آتش انداختند و خواستند که سومین را نیز در آتش بیفکنند. زن در تردید بود که آیا از دین خود برگردد؟ ولی طفل شیرخوارش گویا شد و مادرش را از این کار بازداشت. در این داستان مولوی مقام مادری زن را بالا برده ولی اصلاً از شهادت دینی و همت والای زن در امور دینی سخنی به میان نمی‌آورد.<sup>۱</sup>

### زن ریاکار

در یکی از داستان‌های مثنوی آمده که مرد خانه مقداری گوشت برای پذیرایی از میهمانی به منزل آورد. همسر حيله‌گش تمام گوشت‌ها را به تنهایی با شراب خورد<sup>۲</sup> و وقت پذیرایی به شوهر اظهار نمود که گربه گوشت‌های غذا را خورده‌است. در این داستان مکالمه زن و شوهر به طور کامل نمایان است و اینجا نیز ما می‌بینیم که اگرچه مولانا بحث درباره روح و جسم را به میان می‌کشد ولی از زن تنها به عنوان موجودی حقیر نام می‌برد.

در جایی مولوی قصه عجزه‌ای را نقل می‌کند و قصد دارد مسئله زهد درونی و بی‌ریایی را مطرح کند. زن عجزه به عنوان تمثیل آورده می‌شود و چنین برمی‌آید که پیرزن برای نمایش زیبایی صورت خود، زیر ابرو برمی‌دارد، چهره بزک می‌کند و برای پنهان کردن چروک صورت، صفحات مزین و مذهب قرآنی را بر رخسار خود

۱. بحر در کوزه، زرین کوب، ص ۲۹۶.

۲. مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسن، ص ۹۹۷.

می‌چسپاند. مولوی به وسیله داستان، صیقل درونی، پاکیزگی باطن، جوانی ایمان و عقیده را مورد بحث قرار می‌دهد. ولی وجود زن را با اهانتی تام و به عنوان ریاکار مطرح می‌کند:

چون عروسی خواست رفتن آن خریف      موی ابرو پاک کرد آن مستخیف  
 عشرهای مصحف از جا می‌برید      می‌بچفسانید بر رو آن پلید  
 چون بسی می‌کرد فن و آن می‌فتاد      گفت صد لعنت بر آن ابلیس باد  
 شد مصور آن زمان ابلیس زود      گفت ای قحبه قدید بی‌ورود  
 من همه عمر این نیندیشیده ام      نه ز جز تو قحبه‌ای این دیده‌ام<sup>۱</sup>

نمونه‌ای دیگر در حکایت پیرزن نود ساله‌ای مشاهده می‌شود که مشغول آرایش است و به شوهر خود محبت می‌ورزد. رمز داستان تعلیمی است. مولانا می‌خواهد بگوید که اگر انسان سفر اخروی را در نظر داشته باشد، هیچ وقت به لذات دنیا رغبت نخواهد کرد. زیرا که از لحاظ عقاید دینی برای شوهر زینت کردن و به او عشق ورزیدن باعث ثواب است ولی مولوی در کاربرد تمثیل «زن» در اینجا، با ملامت سخن می‌گوید و زنی را به تجسم درمی‌آورد که صرفاً کم خرد و شهوتران است.<sup>۲</sup>

مثالی دیگر، زنی فاسق است که شوهرش را فریب داد و روزی بالای درخت امرود رفته بر شوهرش داد زد که چه کسی با تو لواط می‌کند؟ در حالی که شویش تنها بود. شوهر چون حرف‌های مزخرف زن را شنید تعجب کرد. ولی زن اصرار کرد و پایین آمده شوهر را بالای درخت امرود فرستاد. چون شوهر او بالا رفت، این زن به مرد دیگری نزدیک شد. شوهر گفت که تو چه می‌کنی؟ زن او را وادار کرد که باور کند که هر کسی که به بالای درخت می‌رود دچار این توهم می‌گردد، همان گونه که خودش بالای درخت بود و این توهم را داشت. مولوی می‌خواهد در این داستان درخت امرود را به دنیای فریبنده مثال بزند ولی در تار و پود داستان، زن هوسران معرفی شده است.<sup>۳</sup>

۱. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر ششم، س ۱۱۰۶.

۲. همان، ص ۱۱۰۴-۱۱۰۳.

۳. همان، دفتر چهارم، س ۸۰۱-۸۰۳.



### انتخاب همسر

در این قصه، شخصی در تلاش برای یافتن همسری خوب بود. وی از شیخی می‌خواهد که در انتخاب زنی خوب او را راهنمایی کند. شیخ سه گونه زن را توصیف می‌کند یکی که: «کل از آن توست» دوم «نیمی از آن توست» سوم «هیچش از آن تو نیست» و در تفسیر این سه جمله می‌گوید که اولین، زن بکر است که جز تو هیچ یادی از دیگران ندارد. دومین زن، زنی بیوه است که یادهایی از شوهر قبلی دارد و سومین، زنی است که از شوهر پیشین فرزند دارد.<sup>۱</sup>

### سیمای مادر

مولانا در مهر و محبت مادر هیچ شک و تردیدی ندارد و خاطر نشان می‌سازد که فرزندان مرکز عطف و مدارند. ولی مولوی در جایی نفس را به مادری تمثیل کرده که زنی بدکار است و پسرش او را می‌کشد:

آن یکی از خشم مادر را بکشت	هم به زخم خنجر و هم زخم مشت
آن یکی گفتش که از بدگوهری	یاد ناوردی تو حق مادری
هی تو مادر را چرا کشتی بگو	او چه کرد آخر بگو ای زشت خو
گفت کاری کرد کان عار وی است	کشتمش کان خاک ستار وی است
گفت آن کس را بکش ای محتشم	گفت پس هر روز مردی را کشم
کشتم او را رستم از خون‌های خلق	نای او برم به هست از نای خلق
نفس تست آن مادر بد خاصیت	که فساد اوست در هر ناحیت <sup>۲</sup>

### سیمای لیلی

لیلی در مثنوی نماد سالک راه است. در مکالمه‌ای که خلیفه با لیلی دارد، می‌گوید که این تویی که مجنون را دیوانه کرده‌ای اگرچه حسن و زیبایی تو بیش از دیگران نیست: گفت لیلی را خلیفه کان تویی کز تو مجنون شد پریشان و غوی

۱. بحر در کوزه، ص ۲۲۹.

۲. همان، ص ۲۳۷.

از دگر خوبان تو افزون نیستی      گفت خامش چون تو مجنون نیستی<sup>۱</sup>  
سبک گفتگوی مولوی چندان خوشایند نیست. در داستان طوطی و بقال، لیلی  
علامت آزادی است. لیلی در مثنوی مولانا سمبل رسیدن به کمال و مقصود است:

نسبتی باید مرا یا حیلتی      هیچ پیشه راست شد بی‌آلتی  
همچون آن مجنون که بشنید از یکی      که مرض آمد به لیلی اندکی  
گفت آوه بی بهانه چون روم      ور بمانم از عیادت چون شوم  
لیتنی کنت طیباً حاذقاً      کن امشی نحو لیلی سابقاً<sup>۲</sup>

روزی مجنون سگی را می‌بوسید. مردم به او گفتند که این کثیف است. وی پاسخ  
داد که پاسبان کوچه لیلی است یعنی همجواری معشوق اینقدر مهم است که اهل  
سلوک پلیدی‌ها را هم نادیده می‌گیرند:

کین طلسم بسته مولی است این      پاسبان کوچۀ لیلی است این<sup>۳</sup>

در سراسر مثنوی برای رسیدن به منزل عبودیت و سلوک از عشق مادی لیلی و  
مجنون مثال آورده شده است. بیان زیبا است ولی بیچاره لیلی از قلم حکمت زای  
مولوی زشت و «کور و کبود» و غیر قابل دوست داشتنی است.

عاشق آن لیلی کور و کبود      ملک عالم پیش او یک تره بود<sup>۴</sup>

### سیمای مریم

مولوی اسم حضرت مریم را که سیده نساء زمان خود بود، در ابیات زیر به نحو  
گوناگون به کار برده است. مریم علامت پاکیزگی و مرکز اعجاز الهی است:

بانگ حق اندر حجاب و بی‌حجیب      آن دهد کو داد مریم را ز جیب<sup>۵</sup>

مریم پراسرار مولانا بر بنای ادراک روحی معجزنما می‌گردد:

۱. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر اول، ص ۴۰۸.

۲. همان، س ۹۲، ۹۱، ۲۶۹۰.

۳. همان، دفتر پنجم، س ۲۷۱۹.

۴. همان، دفتر اول، س ۹۲، ۹۱، ۲۶۹۰.

۵. همان، س ۱۹۳۴.

یا به فرّ دست مریم بوی مشک یابد تری و میوه شاخ خشک<sup>۱</sup>  
 مولوی برای بیان اعتلای وجود انسانی و آمدن حضرت انسان از آن اقلیم ملکوتی  
 به این ملک سفلی، احوال دور شدن حضرت مریم از بیت المقدس و رسیدن به بُن  
 خرمای خشک و حکایت آزمایش و درد کشیدن وی را به تمثیل ارائه داده است و  
 می‌گوید که انسان برای دریافت هدف باید سختی و تنگی را تحمل کند، درد بچشد و  
 از مرکز نور مدتی دور باشد:

زین طلب بند به کوی تو رسید درد مریم را به خرمابن کشید<sup>۲</sup>  
 در ضمن شادی و غم نیز از اصطلاح مریم و مسیح خاطر نشان می‌کند که حکمت  
 در اینجا است:

جان کل با جان جزو آسیب کرد جان ازو درّی ستد در جیب کرد  
 همچو مریم جان از آن آسیب جیب حامله شد از مسیح دلفریب  
 پس ز جان جان چو حاصل گشت جان از جبین جانی شود حامل جهان<sup>۳</sup>  
 مریم علامت زن پاکیزه است که خود را همیشه در پناه ایزد قرار می‌دهد:  
 گشت بی‌خود مریم و در بی‌خودی گفت بجهم در پناه ایزدی<sup>۴</sup>  
 مریم رمز تمامیت او است (همه اوست):

ور ببینی روی زشت آنهم تویی ور ببینی عیسی و مریم تویی<sup>۵</sup>  
 پاکیزگی باعث علو نفس می‌گردد و ناممکن را ممکن می‌سازد:  
 مریم آن بی‌شوی آب است از مسیح خامشان بی‌لاف و گفتاری فصیح<sup>۶</sup>  
 \*

نطق عیسی از فر مریم بود نطق آدم پرتو آن دم بود<sup>۷</sup>

۱. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر چهارم، س ۳۴۹۷.

۲. همان، دفتر دوم، ص ۹۸.

۳. همان، س ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۶.

۴. همان، دفتر سوم، س ۳۷۰۷.

۵. همان، دفتر چهارم، س ۲۱۴۲.

۶. همان، دفتر ششم، س ۴۵۴۷.

۷. همان، س ۴۵۵۰.

با وجود این که مولوی تحت تاثیر عظمت و بزرگی مریم است و همیشه ستایش می‌کند ولی جایی مریم را نیز حقیقت ناشناس گفته است:

بانگ بر وی زد نمودار کرم      که امین حضرتم از من مرم  
\*

آفتی نبود بتر از ناشناخت      تو بر یار و ندانی عشق باخت<sup>۱</sup>  
\*

مریما بنگر که نقش مشکلم      هم هالالم هم خیال اندر دلم<sup>۲</sup>

### زن عابد و کاهل

در یکی از داستان‌های مثنوی، گفتگوی بین هاتف غیبی و زنی آورده شده است. زن متعبد بیست فرزند را از دست داده و شکایت می‌کند که زحمت بارداری بیست فرزند را کشید و آنها را به دنیا آورد اما هیچ کدام از آنها بیش از چند ماه زنده نماندند:

بیست فرزند این چنین در گور رفت      آتشی در جان شان افتاد تفت<sup>۳</sup>

زن در خواب قصری را می‌بیند که بر سر درش نام او نوشته شده است. وی داخل قصر شده و می‌بیند که فرزندانش آنجا زندگی می‌کنند. این قصه نشان دهنده رحمت و بخشش پروردگار نسبت به زنی است که هم عابد است و پاکباز و هم مادری مهربان اما مولوی از این حکایت نتیجه می‌گیرد که آن زن اینگونه صدمات را فقط به خاطر کاهلی تحمل کرده است:

چون تو کاهل بودی اندر التجا      آن مصیبت‌ها عوض دادت خدا<sup>۴</sup>

### عذرا و زلیخا

برای نشان دادن انتهای عشق، عذرا و زلیخا را تمثیل کرده است:

در دل معشوق جمله عاشق است      در دل عذرا همیشه وامق است<sup>۵</sup>

۱. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر سوم، س ۳۷۸۱.

۲. همان، س ۳۷۷۴.

۳. همان، س ۵۵۲؛ بحر در کوزه، ص ۲۳۵.

۴. همان، ۵۵۲ - ۳/۳۴۱۲.

۵. همان، دفتر ششم، س ۲۶۷۹.

در ضمن حضرت زلیخا زیبایی و شجاعت وی را بحث کرده است:  
 کز زلیخای لطیف سرو قد همچو شیران خویشان را وا کشد<sup>۱</sup>

### سیمای زن عارف

جوانی به زنی دل می‌بندد و در حدود هشت سال در آرزوی وصال او رنج می‌کشد. فرصتی به دستش می‌رسد. شبی در باغی که زن آنجا بود رفته، تمنای خود را بیان می‌کند. زن مانع می‌شود. جوان اصرار می‌کند و می‌گوید باغ کاملاً خلوت است جز باد در باغ کسی نیست، چرا قبول نمی‌کنی؟ زن می‌گوید که تو در عشق راسخ نیستی، باد را می‌بینی و بادران را نمی‌شناسی. خدا را سپاس که مولانا در این داستان آبروی زن عارف را حفظ کرده است.

قصه‌ها بسیار و داستان‌ها زیاداند و آنچه گفته شد فقط نمونه‌ای است. ناقدین فن بر این باوراند که مولانا با استفاده از تمثیل‌های گوناگون و چه بسا پست و حقیر در جامعه و آوردن قصه‌های مبتذل و مستهجن در مثنوی به بیان معانی اخلاقی و عرفانی می‌پردازد.<sup>۲</sup> سوال اینجا است که آیا زنان نیز در شمار این اشیاء پست و حقیراند.

مولوی با وجود تمایل عارفانه و تسلط بر قرآن و حدیث، در بیان مسایل جنسی بسیار بی‌باک است اگرچه اینگونه لطایف و تمثیل‌ها با سبک و مذاق فکری مولوی سازگار نیست. در برخی از ابیات، سخنان وی چنان رکیک و مستهجن است که آن پاره‌های پراکنده، مثنوی را در شمار ادبیات رکیک قرار می‌دهند. مطلبی که از این قصه‌ها به نظر می‌آید این است که فکر جامعه در آن زمان در مسایل جنسی بسیار پایین و بدی‌ها عام و علو نفسی ناپیدا بوده بنابراین نیاز بوده که کتابی برای اعتلای روح و جان نوشته شود. شکی نیست که مثنوی پاسخ‌گوی همان نیاز زمان بوده است.

هر آنچه مولوی در این زمینه بیان کرده، نشان می‌دهد که هرکسی که به دنیای حسّی و مادی تمایل پیدا کند، حالش زبون و زار است و نمی‌تواند صفای درونی و قلبی بیابد.

۱. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر پنجم، س ۳۸۷۴.

۲. بحر در کوزه، ص ۲۱۱.

در آخر به این نتیجه می‌رسیم که مولوی در قرآن زبان پهلوی، درباره زنان جنبه مثبت هم دارد ولی زن بیچاره از قلم وی بالعموم خوار می‌گردد. حتی ستاره زهره نیز زنی مسخ شده است. حیرت بر این است که آیا قلم مولوی مورد ستایش باشد یا لطف پروردگار باعث شکایت که پس از توبه و ندامت، زن را مسخ کرد<sup>۱</sup>. مولوی می‌گوید:

عقل را شودان و زن را حرص و طمع این دو ظلمانی و منکر عقل شمع<sup>۲</sup>  
 باید جامعه در هر مقطع زمانی دارای معرفت باشد و این با روشنفکری ارتباط دارد. مولانا یکی از روشنفکران است و به گسترش معنویت علاقه دارد پس انتظار از او بیشتر است.

### منابع

۱. قرآن.
۲. دکتر عبدالحسین زرین کوب، بحر در کوزه، چاپخانه مهارت، ۱۳۷۴.
۳. کریم زمانی با مقدمه‌ای دکتر اسماعیل حاکمی، شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر اول، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲.
۴. مولانا جلال‌الدین رومی، تصحیح رینولد الین نیکلسون، مثنوی معنوی، انتشارات امیر کبیر ۱۳۵۰.
۵. دکتر محمد استعلامی، مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی، متن و تعلیقات دفتر اول، کتابفروشی زوآر ۱۳۶۰.

---

۱. بحر در کوزه، ص ۳۰۶.

۲. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر اول، ص ۱۴۴.